شهید قاسم سلیمانی | شهید ابومهدی المهندس | شهید مصطفی چمران | شهید ادواردو آنیلی | شهید حسن شاطری | شهید حسن طهرانی مقدم | شهید حسین همدانی | شهید محسن فخری‌زاده | شهید صیاد شیرازی | شهید محسن حججی | شهید سیدمحمدباقر حکیم | شهید عماد مغنیه | شیخ ابراهیم زکزاکی | دکتر رمضان عبدالله | سردار ابراهیم محمدزاده | سیدحسن نصرالله

# به رهبریِ حضرت زهرا(س)

کامران پورعباس

## یک رهبر به تمام معنا

«فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها) در نقش یک رهبر واقعی [است]؛ همان‌طور که امام بزرگوار فرمودند که اگر فاطمه زهرا مرد بود، پیغمبر می‌شد. [این] خیلی حرف عجیبی است، خیلی حرف بزرگی است و جز از زبان کسی مثل امام بزرگوار که هم عالم بود، هم فقیه بود، هم عارف بود، انسان این حرف را نمی‌تواند بشنود؛ امّا ایشان گفته است این حرف را. [فاطمه زهرا] این است؛ یعنی یک رهبر به تمام معنا، مثل یک پیغمبر، مثل یک هدایتگر عموم بشر؛ در این حدّ و در این‌اندازه زهرای اطهر، دختر جوان، ظاهر می‌شود؛ این زنِ اسلام است... فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها) یک زن اسلامی است، زن در بالاترین طراز زن اسلامی، یعنی در حدّ یک رهبر.»
مقام معظم رهبری ۱۳۹۵/۱۲/۲۹

## معجزه چادر حضرت زهرا

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) از یک مرد یهودی به نام زید مقداری جو قرض گرفت و چادر حضرت فاطمه(س) را که از پشم بود، پیش یهودی گرو گذاشت.

یهودی آن چادر را به خانه برد و در اتاقی گذاشت. وقتی شب شد زن یهودی به آن اتاق رفت. ناگهان نوری را از آن چادر دید که تمام اتاق را روشن کرده بود.

وقتی زن آن حالت شگفت‌انگیز را دید، فریاد زد و شوهر خود را خواست و آنچه را دیده بود برای شوهرش بازگو کرد. مرد یهودی که شگفت‌زده شد و فراموش هم کرده بود که چادر حضرت فاطمه در آن خانه است، با سرعت داخل اتاق شد و دید که پرتو نورانی چادر آن خورشید عصمت است که مانند ماه تابان و درخشان خانه را روشن کرده است.

یهودی از مشاهده این حالت تعجبش بیشتر شد و همراه با زنش به خانه خویشان خود دویدند و هشتاد نفر از خویشان با مشاهده این نور زهرایی ایمان آورده و مسلمان شدند و دل‌های‌شان به نور اسلام منور گردید.

## شهید علیرضا هاشم‌نژاد

شهید علیرضا هاشم‌نژاد در سال سوم نظری بود که عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد و پس از مدتی کوتاه با پوشیدن لباس مقدس پاسداری، خویش را کاملاً وقف اسلام و انقلاب اسلامی نمود و به طور کلی جنگ را در رأس همه امورش قرار داد.

در عملیات‌های مختلفی از جمله بدر، والفجر۸ و کربلای ۴ و ۵ شرکت داشت و چندین بار مجروح گردید.

یکی از همرزمانش خاطره‌ای به این شرح از شهید تعریف می‌کند:

«تا وارد اتاق شدم از خواب پرید. رو پیشونیش عرق نشسته بود.

گفتم: چی شده داداش؟

گفت: یه ساعت بود با حضرت زهرا(س) حرف می‌زدم...

و ادامه داد: فقط از خدا می‌خوام که روز شهادت بی‌بی شهید شم.

روز شهادت حضرت زهرا(س) بود. قنوت نماز صبح بود که ترکش خورد به پهلوش.»

شهید علیرضاهاشم نژاد ۲۵ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای۵ در صبح شهادت بانوی دوعالم حضرت فاطمه زهرا(س) با اصابت تیری به پهلو به شهادت رسید.

## لشکرفاطمیون

ده‌ها سال پیش، گروهی از شیعیان افغانستانی با یادگیری و آموختن دوره‌های نظامی فشرده، هسته اولیه یک گروه چریکی، نظامی را با عنوان سپاه محمد(ص) تشکیل دادند.به تدریج و با بیشتر شدن نفرات این گروه، «تیپ سپاه محمد(ص)» تشکیل شد.عشق و دلدادگی مثال‌زدنی سپاهیان محمد(ص) به امام خمینی، یکی از مشخصات بارز این تیپ بود.

ده‌ها نفر از اعضای تیپ، در زمان هشت سال جنگ تحمیلی به صورت مخفیانه در نبرد علیه صدام شرکت

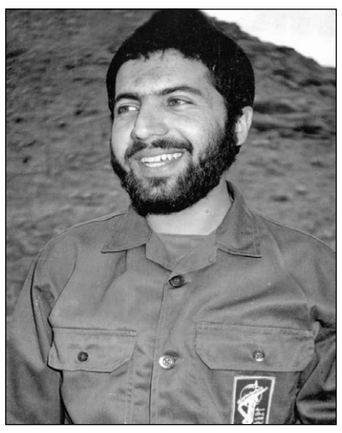

کردند و در جریان دفاع مقدس، شهید و جانباز تقدیم انقلاب اسلامی ایران نمودند.

پس از پایان اشغال افغانستان همچنان فعالیت‌های تیپ سپاهیان محمد(ص) به صورت جسته وگریخته ادامه پیدا کرد تا اینکه سال ۱۳۹۲ وحشی‌گری‌ها و اشغالگری‌های تروریست‌های تکفیری در سوریه آغاز شد.

در نیمه اول سال ۱۳۹۲، بیش از بیست نفر از نیروهای افغانستانی سپاهیان محمد(ص) در ایران، گرد هم جمع شدند و این تیپ را برای مقابله با تکفیری‌ها احیا نمودند. از آنجا که تصمیم این حرکت مهم در یکی از شب‌های فاطمیه گرفته شد، نام تیپ به «فاطمیون» تغییر پیدا کرد.

شهید ابوحامد اولین فرمانده فاطمیون نقش اصلی و اساسی در احیای تیپ و اعزام به سوریه ایفا کرد.

اعضای تیپ در اطراف زینبیه و در جوار مرقد مطهر حضرت زینب کبری(س) مستقر شدند و به دفاع از حرم آل‌الله پرداختند.

در پی جهاد قهرمانانه و عملکرد کم‌نظیر و اصولی تیپ فاطمیون در سوریه، شکست‌های پی‌درپی تروریست‌های تکفیری از شیرپچه‌های فاطمیون رقم خورد. بر همین اساس کم‌کم نیروهای فاطمیون افزایش چشمگیری پیدا کرد و نیروها به شهرهای مختلف سوریه جهت مبارزه و پاک‌سازی تروریست‌ها اعزام شدند.

فاطمیون در عملیات‌های مُلَیحه، حندرات، دیرالعدس، تل‌قرین، بصری‌الحریر، فتح تدمُر، نُبل و الزهرا، آزادسازی حلب، فتح بوکمال حضور پیروزمندانه‌ای داشتند و شهدای عزیزی تقدیم نمودند.

در جنگ سوریه، تیپ فاطمیون به لشکر تبدیل گردید. لشکر فاطمیون ضمن دارا بودن بیشترین تعداد شهید افغانستانی جبهه مقاومت، پرچمدار مبارزه با داعش است و در حال حاضر تعداد نیروهایش به بیش از ۲۰ هزار نفر می‌رسد.

فاطمیون در بلایای طبیعی ایران مانند سیل و کرونا در کنار ملت ایران قرار گرفتند و به آسیب‌دیدگان و بلادیدگان خدمات‌رسانی‌های ارزنده و ارزشمندی انجام دادند و با شایستگی نشان دادند که چه ارتباط قوی و مستحکمی با جمهوری اسلامی ایران دارند.

موفقیت‌ها و دستاوردهای فاطمیون آن قدر درخشان و تحسین برانگیز بود که شهید حاج قاسم سلیمانی گفته بود: فاطمیون یک کوثر، یک خیر ارزشمند نه تنها برای مسلمانان در این‌جا، بلکه برای کل جهان اسلام است.

شهید مصطفی صدرزاده با نام جهادی «سید ابراهیم» فرمانده ایرانی گردان عمار از لشکر مقتدر فاطمیون معتقد بود: بچه‌های فاطمیون بسیار غریب و خاصند و بسیار هم مورد عنایت حضرت‌زهرا(س) هستند.

رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در دیدار خانواده شهدای افغانستانی مدافع حرم لشکر فاطمیون در حرم مطهر حضرت امام رضا(ع) فرمودند:

«برادران و خواهران عزیز افغانی و خاوری‌های مشهد و خراسان و اینها در همه مراحل انقلاب اسلامی نقش ایفا کردند؛ هم در خود اصل انقلاب و پیروزی انقلاب هم در دفاع مقدس و دوران جنگ تحمیلی، هم در همه حوادث بعدی، حالا هم که در قضیه دفاع از حرم‌های اهل‌بیت (علیهم‌السلام) این جوان‌های مثل دسته گل، پدر مادرها این جوان‌ها را فرستادند برای دفاع از حریم اهل‌بیت. و من به شما عرض بکنم، شهدایی که در این راه به شهادت می‌رسند یک امتیازی دارند، یک رجحانی دارند.

این فرزندان شما در واقع جان خودشان را سپر قرار دادند برای اینکه دست این بدخواهان و این خبیث‌ها به حرم اهل‌بیت نرسد. لذا شأن اینها شأن بسیار بالایی است....

امیدواریم ان‌شاءالله خدای متعال به شماها اجر بدهد و شهدای عزیزتان را ان‌شاءالله با شهدای صدر اسلام محشور کند، با شهدای انقلاب، با شهدای کربلا ان‌شاءالله محشور کند.

خدا ان‌شاءالله شما را خیر بدهد، آنها را هم خیر بدهد و همه شماها را ان‌شاءالله مشمول رحمت خودش قرار بدهد. همین‌قدر برادرها و خواهرها بدانند که بنده حقیر به شماها افتخار می‌کنم؛ این را بدانید.» ۱۳۹۵/۰۱/۰۸

## شهید محسن حججی

شهید محسن حججی ارادت خاص و ویژه‌ای به خانم حضرت زهرا(س) و غیرت شدیدی روی حجاب و عفاف فاطمی داشت.

در وصیتنامه شهید حججی آمده است:

«از همه خواهران عزیزم و از همه زنان امت رسول‌الله می‌خواهم روز به روز حجاب خود را تقویت کنید؛ مبادا تار مویی از شما نظر نامحرمی را به خود جلب کند؛ مبادا رنگ و لعابی بر صورت‌تان باعث جلب توجه شود؛ مبادا چادر را کنار بگذارید.»

در بخش دیگری از وصیت‌نامه آمده است:

«همیشه الگوی خود را حضرت زهرا و زنان اهل بیت قرار دهید؛ همیشه این بیت شعر را به یاد بیاورید آن زمانی که حضرت رقیه سلام‌الله خطاب به پدرش فرمودند:

غصه حجاب من را نخوری باباجان/چادرم سوخته، اما به سرم هست هنوز...»

ماجرایی بسیار جالب و زیبا از متحول شدن و چادری شدنِ یک بانوی مازندرانی با دیدن شهید محسن حججی در عالم رویا در نخستین روزهای پس از شهادت شهید حججی در فضای مجازی منتشر شده بود که بسیار شنیدنی است.

داستانِ تغییر صراط زندگی و انتخاب حجاب فاطمی از جانب بانوی مازندرانی چنین است:

«در گذشته ظاهرم به گونه‌ای بود که از پوشش ظاهری خوبی برخوردار نبودم و می‌توانم بگویم به معنای واقعی یک بدحجاب بودم.

در پوششم از رنگ‌بندی‌های متنوع استفاده می‌کردم، به گونه‌ای که جذاب و مورد پسند دیگران باشد. همواره با خود می‌گفتم داشتن حجاب هنر نیست، اگر این‌گونه در جامعه حاضر شوند و با وجود نگاه‌های هیز نامحرمان در امان بمانند،

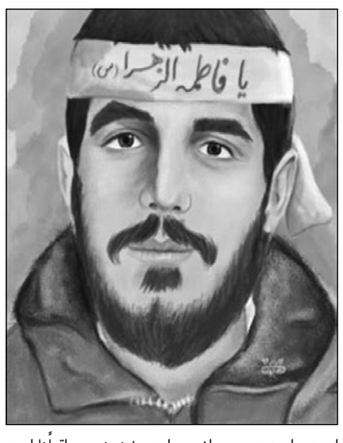

این هنر است. همسرم راضی به این پوشش نبود و واقعاً ناراحت بود، این من بودم که به او تحمیل می‌کردم که بدحجاب باشم. شوهرم بی‌غیرت نبود اما از درون می‌شکست....

دو پسر ۱۴ و ۱۶ ساله دارم که حاضر نمی‌شدند در جمع‌ها همراهم باشند و یک دختر ۳ ساله دارم که لباس‌هایش را با خودم ست می‌کردم و ناخواسته عقایدم به او تحمیل می‌شد....

روزی که می‌خواستم محجبه شوم، حقیقتاً خجالت‌زده بودم که این ناشی از حال و روز گذشته‌ام بود.

فروشنده لوازم‌التحریر هستم، بعد از اینکه باحجاب شدم برخی از آشنایان مرا نمی‌شناختند، واقعاً حجاب به سلاحی برای حفظ من تبدیل شد. در محرم امسال [سال۱۳۹۶]، اتفاقی، مسیر زندگی مرا تغییر داد، هیچ شناختی نسبت به شهدای مدافعان حرم نداشتم و بر این باور بودم که آنها خودخواه هستند که از خانواده خود می‌گذرند تا در کشوری دیگر کشته شوند؛ تا اینکه شبی به یکی از شهدای مدافع حرم وقتی در حال ذبح او بودند، توهین کردم.

شب چهارم محرم در عالم خواب دیدم چند تا خانم محجبه، چادری را به من هدیه کردند. حیران از خواب برخاستم. دوباره به خواب رفتم. باز هم همان خانم‌ها را دیدم که مقنعه سرم گذاشتند و پیشانی مرا بوسیدند. نسبت به این کارشان معترض شدم. باز هم از خواب بلند شدم. رفتم خواب را برای همسرم تعریف کنم اما شنیده بودم که خواب بد را تعریف نمی‌کنند.

خوابیدم تا اینکه صبح از خواب بیدار شدم اما باز هم متقاعد نشدم که این خواب بد را برای کسی تعریف کنم.

ساعاتی از صبح نگذشته بود که باز هم خواب به سراغم آمد. این‌بار در خواب، شهید مدافع حرم محسن حججی که پرچمی به دستش بود را دیدم. خودش را معرفی کرد و گفت: آرزویم شهادت بود. من سرم رفت تا روسری‌ات نرود. اگر حجابت را رعایت کنی نزدِ خدا عزیز می‌شوی و....

قبل از این خواب اصلاً شهید حججی را نمی‌شناختم. در فضای مجازی به دنبال نامش رفتم تا اینکه عکس‌های بی‌سر او را دیدم، زندگی‌اش را مطالعه کردم و صحبت‌ها و نگرانی‌هایش را در مورد حجاب شنیدم.

پس از شناخت کامل شهید، منقلب شدم و دیگر اشک امانم نمی‌داد. خواب را برای همسرم تعریف کردم و گفتم: می‌خواهم چادری شوم. همسرم گفت: اگر می‌خواهی مدت کوتاهی به طور احساسی چادرِ بگذاری و دوباره از کار خودت پشیمان شوی، این کار را اصلا انجام نده.

همچنان در پی تعبیر کردن خوابم بودم و احساس می‌کردم تعبیر خوابم این است که باید چادری شوم.

همسرم مرا از چادری شدنِ منع می‌کرد. بین دو راهی بودم که این‌بار در همان روز مجدداً در عالم رویا شهید حججی را دیدم. هدیه‌ای به من داد که با پارچه سبزی آن را پوشانده بود. وقتی که پارچه را کنار زدم، سر بریده او را دیدم. با وحشت از خواب بلند شدم و در همان لحظه تصمیم نهایی‌ام را گرفتم که هر طوری شده باید چادری شوم.

بدون اینکه آرایش کنم به فروشگاه حجاب که نزدیک محل کارم بود، رفتم تا چادر و مقنعه بخرم. فروشنده مرا نشناخت. وقتی خودم را معرفی و خوابم را برای او تعریف کردم، خیلی خوشحال شد.

بعد از این ماجرا پوستر شهید را به شیشه مغازه‌ام زدم. هر کسی اگر حرف یا طعنه‌ای می‌زد، دلم می‌خواست با تمام وجودم از شهید حججی دفاع کنم....

یک روز همسرم پیشنهاد داد تا با هم به شهر شهید حججی، نجف‌آباد برویم....

عازم سفر شدیم. وقتی رسیدیم، دیگر آرام و قرار نداشتم و بی‌تابانه سراغ مزار شهید حججی را گرفتم....با اصرار نزدیک مزار شهید شدم، به شهید حججی گفتم دیگر حرف‌هایت را عملی کردم، از این پس خودت محافظتم کن.بعد از زیارت او احساس می‌کردم سبکبال شده‌ام و هیچ نگاه بدی دور و برم نیست....دیگر پس از این اتفاقات شهدا خیلی برایم عزیز شده‌اند، از حال و روزم خیلی راضی هستم اما از گذشته‌ام اصلاً....»

## شهید قاسم سلیمانی

سردار بزرگ و پرافتخار اسلام حاج قاسم سلیمانی اعتقاد و ارادت راسخ و راستین و مخصوصی به زهرای اطهر(س) داشت.

مهم‌ترین توسلات حاج قاسم، توسل به حضرت زهرا(س) بود. در سخنرانی‌های دوران جنگ ایشان، بارها توسل به حضرت زهرا(س) وجود دارد. در شب‌های عملیات، صحبت برای رزمندگان و عمده توسلات حاج قاسم به حضرت زهرا(س) بود.

سردار سلیمانی ارادت ویژه‌ای به حضرت زهرا (س) داشت و می‌گفت: نام حضرت فاطمه(س) اعجاز می‌کند. در مواضع سخت دوران دفاع مقدس با توسل به این بانوی بزرگوار و بردن نام ایشان پیروز می‌شدیم.

همرزمان ایشان هم تعریف می‌کنند که هر وقت در جبهه برای حاج قاسم سلیمانی مشکلی پیش می‌آمد، می‌گفت بگردید روضه‌خوانی پیدا کنید که با نام فاطمه(س) گره ما را برطرف کند.

توسل و ارادت سردار دل‌ها به بانوی دو عالم حضرت زهرای مرضیه در مراحل سخت جنگ تحمیلی و مبارزه با داعش زبانزد همه است.

حجت‌الاسلام کاظمی کیاسری نقل می‌نماید:

«زندگی حاج قاسم... به روضه اهل‌بیت(ع) گره خورده بود. خیلی پیش می‌آمد دلش بهانه روضه می‌کرد. زنگ می‌زد به مداح و می‌گفت فلان نوحه را بخوان.

گاهی وقتها خودش می‌خواند، با سوز و آه. خیلی وقت‌ها فاصله ۲۰۰ کیلومتری کرمان تا روستا را مهمان روضه تلفنی بودیم. سوریه که بودیم، بیشتر پیش هم بودیم. توی جلسه یا خلوت فرقی نمی‌کرد. می‌گفت: موعظه‌مون کن تا غافل نشیم. روضه بخون سبک بشیم و شسته بشیم.

یه روزی بهم گفت: روضه بخوان. گفتم: روضه هیئتی بلد نیستم. روضه‌های من روایتیه. گفت: بخوان.

شروع کردم به داستان شهادت یکی از شهدای مدافع حرم به نقل از فرمانده‌اش:

رزمنده‌ای داشتیم با نام جهادی ابراهیم. وسط عملیات بهم بی‌سیم زد که برام روضه مادر بخوان. صدایش به سختی می‌آمد. فهمیدم از پهلو تیر خورده است.

تا این را گفتم حاجی زد زیرگریه.

دستور دادم هر طور شده به عقب منتقلش کنند. برده بودنش بیمارستان الحاضر. رفتم بالای سرش. به ظاهرحال خوشی نداشت. دهانش پرخون شده بود. لخته‌های خون را از دهانش کنار می‌زدم. دیدم با چشم‌هایش انگار دارد دنبال کسی می‌گردد.

گفتم: ابراهیم! تو را به خدا اگر این لحظه‌های آخر مادر سادات را دیدی بگو یا زهرا(س).

گریه حاج قاسم بلندتر شده بود.

ابراهیم لب باز کرد که بگوید یا زهرا، اما کلامش ناقص ماند: یا ز... و شهید شد.

گفتم: حاجی مادرمون حضرت زهرا توی این جبهه‌هاست.

داد حاج قاسم بلند شد. خیلی طول کشید تا آرام شود.»

حاج قاسم هر سال فاطمیه ده شب مراسم می‌گرفت. اوایل برنامه را در حیاط خانه‌اش در کرمان برگزار

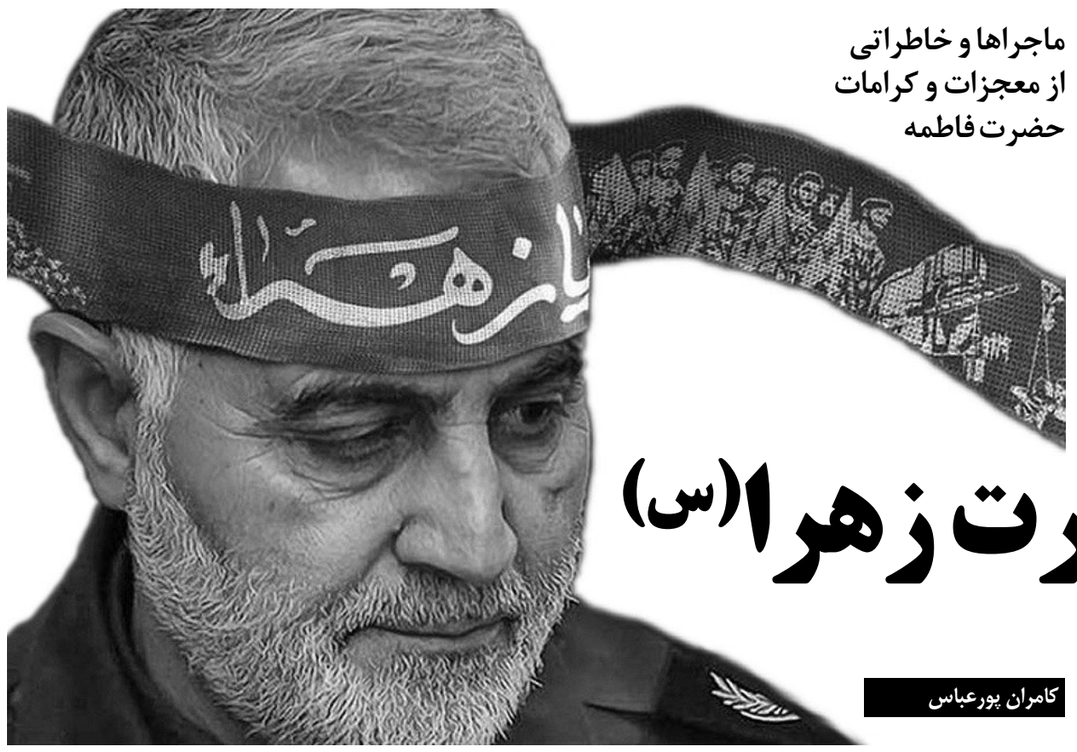


## ماجراها و خاطراتی از معجزات و کرامات حضرت فاطمه

می‌کرد. ده سال بعد، با جابه‌جایی مکان خانه‌اش، زمین کنار خانه را خرید و به آن ملحق کرد و اسمش را گذاشت بیت‌الزهرا(س).[طی مطلبی با عنوان «ماجرای خانه حاج قاسم که حسینیه شد» در ویژه‌نامه «قهرمان ملت» که روز چهارشنبه ۱۴ دی در صفحه ۷ کیهان منتشر شد، به تفصیل به این موضوع پرداخته شد.]

حاج قاسم مقید بود در فاطمیه مراسم داشته باشد و خودش مداح و سخنرانش را دعوت می‌کرد و همیشه خود را به این مجلس می‌رساند. کارهای هیئت را انجام می‌داد و حتی خودش ساختمان را جارو و تی می‌کشید.

انتشار وصیتنامه شهید سلیمانی، جلوه عظیم دیگری از ارادت بی‌حد و حصر این سردار زهرایی به ساحت مقدس ام‌الائمه را آشکار نمود.

در وصیتنامه حاج قاسم آمده است: «خداوندا! ای قادر عزیز و ای رحمان رزاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع-عطر حقیقی اسلام- قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابی‌طالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی.»

سردار محمدهاشمی‌پور فرمانده لشکر مقدس ۱۴ امام حسین(ع) معتقد است: اما اگر بخواهیم بگوییم خصوصیت اصلی حاج قاسم چه بود، دفاع از ولایت بود؛ همان‌جور که حضرت زهرا حامی ولایت بود و شهیده راه ولایت شد، حاج قاسم شهید راه ولایت شد.... حاج قاسم شهادتش را از حضرت زهرا(س)گرفت، از شهدا گرفت، از حاج احمد کاظمی و حسین خرازی گرفت. در اوج عملیات رها می‌کرد کار را، می‌سپرد به جانشینش، می‌آمد روضه حضرت زهرا(س) برپا بشود. هرچه داریم از روضه حضرت(س) و از ائمه اطهار داریم و از ولایت و باید عهد ببندیم در راه و مکتب حاج قاسم که همان مکتب امامین انقلاب و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت است، قدم برداریم.

به مدد و عنایات اهل‌بیت به ویژه حضرت فاطمه زهرا، شهید سلیمانی روح تازه‌ای در مجموعه مقاومت دمید و راه تازه‌ای در مقابلش باز کرد و محور مقاومت را هم از لحاظ معنوی و هم مادی مجهز نمود و محور مقاومت را به اقتداری بی‌نظیر رسانید.

رسیدن محور مقاومت به بازدارندگی و داشتنِ دست برتر و تعیین خطوط اصلی در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی مرهون مدیریت و تلاش‌های مخلصانه و خستگی‌ناپذیر حاج قاسم در دوران حیات دنیوی و ثمره خون سردار مقاومت

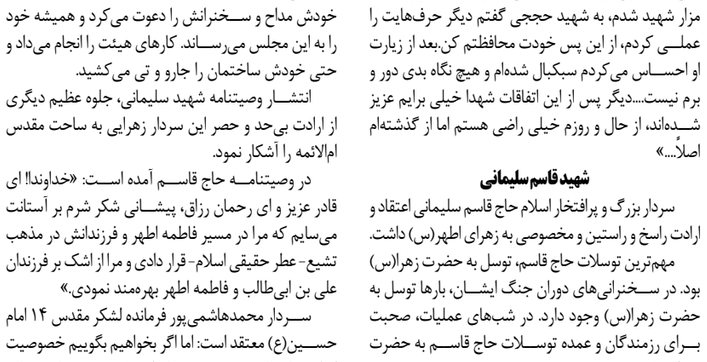


تا امروز است و تجلی این جمله معروف که بعد از شهادت سردار دل‌ها بلندآوازه گردید: «خون تو حریف می‌طلبد»

## شهید ابراهیم هادی

شهید ابراهیم هادی، شهید حضرت زهرایی است که ارادت خاص و عجیب و ویژه‌ای به مادر سادات داشت. به همه بسیجی‌ها می‌گفت: ایشان را مادر صدا کنید.

می‌گفت: بعد از توکل به خدا، توسل به حضرات معصومین مخصوصاً حضرت زهرا سلام الله علیها کارسازه.

ابراهیم هادی شهید گمنامی است که فرمانده گروه چریکی شهیداندرزگو در جنگ تحمیلی بود و خواندن خاطراتش که در کتابی با عنوان «سلام بر ابراهیم» چاپ گردیده است، خیلی‌ها را به‌طور معجزه‌آسایی متحول و حضرت زهرایی نموده است؛ چه بسیار گفته‌اند که بعد از خواندن این کتاب مسیر زندگیمان عوض شد و نجات پیدا کردیم. چه بسیار گفته‌اند که بعد از خواندن این کتاب باحجاب یا باحجاب‌تر شدیم یا از نعمت و سعادت برخورداری از حجاب برتر(چادر) قرائت می‌کردن و ثواب زیارت خود را به روح مطهر حضرت زهرا(س) اهدا می‌کردن.»

«به طور کلی گویا حضور حضرت زهرا را همیشه در کنار خود حس می‌کرد و به آن حضرت توسل می‌کرد. »

«شنیده بود که حضرت زهرا هر شب به شهدای گمنام سر می‌زند؛ آرزو داشت که گمنام باشد و به آرزوی خود رسید.»

«دفاع از حریم ولایت سیره عملی و نظری حضرت زهرابود که شهید به خوبی این موضوع را درک کرده بود و به آن پایبند بود و به آن عمل می‌کرد.... شهید در تمام مراحل زندگیش به حضرت زهرا توسل پیدا می‌کرد و از ایشان مدد می‌خواست. ایشان عاشق حضرت زهرا بود و حضرت زهرا نیز ایشان را دوست داشتند و دوست داشتن مثل حضرت هم گمنام باشند. به این دلیل و هزاران دلیل معنوی، ایشان شهید زهرایی شناخته شدن. الگوی شهید در تمامی مراحل زندگی حتی گمنامی حضرت زهرا بود. همیشه در جبهه‌ها و درطول زندگی متوسل به حضرت زهرا می‌شدند و روضه ایشان را می‌خواندند.»

«ابراهیم راه حضرت زهرا(س) را ادامه می‌داد و من هم راه حضرت زهرا(س) را می‌روم مثل ابراهیم هادی.»

«من قول می‌دهم به ایشان چادر و حجاب که یادگاری حضرت زهرای مرضیه(س) است را برای همیشه حفظ کنم و در راه رسیدن به معرفت و اخلاصی نیکو همواره تلاش کنم.»

«این کتاب[سلام بر ابراهیم] سرشار از خیر و برکت است. از خواندن این کتاب واقعاً لذت بردم. حتی بعضی جاها اشک ریختم. همین که با خواندن این کتاب توسط دخترم حجابش کامل و نمازهایش به موقع خوانده می‌شود برایم کفایت دارد. اینها باید الگوی عملی ما در زندگی باشند نه قهرمانان سینمایی غربی.... من مادر سه فرزند هستم. می‌خواهم فرزندانم را به معنویت بیشتر نزدیک کنم اما سر راهم و داخل جامعه موانع بزرگی است. گاهی اوقات وقتی به بچه‌ها بعضی مسائل را توضیح می‌دهم، قانع‌کننده نیست. برای مثال برای دخترم از نماز و حجاب صحبت می‌کردم، می‌گفت مامان گوشمان از این حرف‌ها پر است. از این که حرفم دیگر اثر نداشت خیلی ناراحت می‌شدم. از خداوند می‌خواستم که کمکم کند. بعد از خواندن این کتاب دخترم به صورت خودجوش حجابش را رعایت می‌کند. نماز اول وقتش را می‌خواند. خیلی خیلی خوشحالم.»

«من اگر امروز خودم را بیشتر از هر زمانی نزدیک به خدا می‌دانم و این آرامش و حجابم را مدیون شهدا علی‌الخصوص شهید هادی هستم.... شهید هادی به من آموختند ما زنان هم می‌توانیم با حفظ حجاب و عفت خود در راه اسلام جهاد کنیم.»

«بعد از اتمام کتاب و شناخت منش و رفتار و معرفت ابراهیم آنچنان محبتش در دلم نفوذ کرد که زین پس چادرم را محکم‌تر می‌گیرم.... تصمیم گرفتم زهرایی شوم تا زندگی‌ام آرامش بگیرد.»

«این کتاب تأثیر زیادی روی من داشت. یکی اینکه در رفع مشکلات مردم توجه بیشتری داشته باشم و تا حد امکان بتونم مشکلات آنها را حل کنم... نکته دیگه توسل شهیدهادی به حضرت زهرا(س). من قبلاً تسبیحات حضرت را می‌گفتم اما حالا با دقت و آرامش بیشتری این کار را انجام می‌دهم. توسل به حضرت زهرا و امام زمان(ع) که شهید در سجده‌هایش داشت برای برطرف شدن مشکلات. خودم سعی می‌کنم در سجده‌ها بیشتر متوسل به حضرت زهرا و امام زمان بشوم. »

«ابراهیم، این غیور مرد سرزمینم که به رسم دلدادگی به حضرت زهرا، همیشه گوشه چادر خاکی مادر را می‌گرفت و همچون مادر، در صراط مستقیم حق قدم می‌نهاد و گوش به فرمان و سرباز و مدافع ولی زمان خود بود، با بینشی فاطمی در مقابل تعدی تجاوزگران به این سرزمین اسلامی سکوت نکرد و با تنی خسته و زخمی از ضربات دشمن، زیر بارش آتش دشمن، تسلیم نشد، قامت خم کرد و در خاک و خون تپید ولی از خون ابراهیم درخت انقلاب پربارتر شد. اینک من به عنوان یک بانوی مسلمان بابصیرتی الگو گرفته از مکتب ظلم‌ستیزی فاطمه زهرا و تحت تأثیر راه و رسم این شهید، باید همچون فاطمه زهرا، قدم به میدان گذاشته و مدافع علی [حضرت آیت‌الله خامنه‌ای]، این زعیم انقلابی زمان خود شوم و تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون در مقابل ظلم و بیداد بایستم و ادامه دهنده خط سرخ شهادت باشم. »

# من، سرباز قاسم سلیمانی

ابوالقاسم محمدزاده

قلم دنبال بهانه می‌گردد تا عقده‌ای گیر افتاده در گلو را بازگو کند. آخر این روزها یادآور لحظه‌ای است که ناخواسته تلویزیون را روشن کردم و شبکه خبر را گرفتم.

دلم به شور افتاده بود و با دیدن نوار سیاه مورب گوشه تلویزیون حالم منقلب شد. سابقه نداشت آن موقع صبح تلویزیون را روشن کنم. بچه‌ها همه خوابند و من تا بیدارشدن‌شان آهسته قرآن می‌خوانم که فقط خودم صدای خواندنم را می‌فهمم.

کلافه بودم و نفهمیدم کی نماز صبح خواندم و قرآن که به ساعت شش رسیدم و اخبار شبکه خبر...

نوار مشکی گوشه تلویزیون گویای خبر تلخ و ناگواری بود. مثل رحلت امام و زلزله بم و سقوط هواپیمای مسافربری که علامت عزا و ماتم گوشه اش جا خوش کرده بود.

با دیدن عکس تلویزیون و پخش صحنه‌هایی از انفجار خودرو دلم میان سینه ام فرو ریخت. هرچه بود عزا عزای مهیب و دردناکی بود و به قاسم سلیمانی ربط داشت.

کاسه چشمم به دوران افتاده بود و روی زیرنویس صفحه تلوزیون پی کلمات می‌گشت تا بغض جاخوش کرده در گلو بترکد و سحاب چشم با او همدردی کند و ببارد.

نیاز به روضه خوان نبود. چشم روضه فراق می‌خواند و بغض در غم آرام آرام ترکید و بلور اشک بی‌آنکه بغرد و صدایش در فضای پذیرایی بپیچد شروع به باریدن کرد و شانه‌هایم لرزید.

صدای هق هق آهسته ام را خانم خانه شنیده بود و اوهم گوشه‌ای چمباتمه زده بود و آرام و بی‌صدا شانه‌هایش می‌لرزید.

تلویزیون روضه می‌خواند و ما دوتا مستمعش بودیم. یواش یواش، بچه‌ها هم به جمع ما پیوستند و در حالی که آرام می‌گریستم به آنهایی که می‌شناختم زنگ زدم و پیام دادم و لابه لای پیام‌ها نوشتم؛

جز بغض فرو برده به حلقوم چه گویم
ای وای ازین غربت و مظلوم چه گویم

به ساعت ۷ نکشیده زلزله‌ای رخ داده بود به وسعت جهان اسلام. و آمریکا و ایادی‌اش در نیمه شب ۱۳ دی ۹۸ جنایتی را رقم زده بودند و فاجعه‌ای را رقم زده بود به قامت جبهه مقاومت؛ و راستی راستی حاج قاسم سلیمانی از میان ما پرکشیده بود و جهانی را سوگوار خودش کرده بود.

حالا ۱۳ دی، برایم روز غم و غصه است و پریشانی و شاید روز؛ ثلم فی الاسلام...

بغض فروبرده در غم سردار سلیمانی را فقط در آن جملات و این چند بیت شعر نمی‌توان گنجاند. وقتی خودش با تمام ابهت، شوکت، شجاعت و لرزه‌ای که بر تن جبهه کفر انداخته می‌گوید؛

فقط و فقط بنویسید: سرباز قاسم سلیمانی...

جز بغض فرو برده به حلقوم چه گویم
ای وای از این غربت و مظلوم چه گویم

دیدار خدا رفت، چو گل پیرهنی بود
کوته سخنم لالم و منظوم چه گویم

با یوسف دوران نظری داشت هماهنگ
من از حسناتی است که معلوم چه گویم

ای کشته دور از وطن ای مالک اشتر
جز بغض فرو برده به حلقوم چه گویم

# حجاب نور است

مریم عرفانیان

خدا زن را آفرید؛ برای آرامش همسر و مادریِ فرزندان.
زن را آفرید با دامنی پاک، بی‌آلایش، مقدس و نورانی که معراجی باشد برای مرد.
زن را آفرید تا جسم خاکی‌اش انسان بپروراند؛
انسانی که شایسته ملکوتی شدن باشد.
بی‌شک در عصری که برخی نام آن را عصر برهنگی و آزادی گذاشته‌اند و افراد غرب‌زده بی‌بند و باری را جزئی از آزادی می‌دانند؛
سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه‌ای است متعلق به زمان‌هایی دور!
سخن از حجاب گفتن افسانه نیست؛
تا بوده عفت زنان و غیرت مردان، جامعه را از سیلاب هرزگی‌ها و بی‌بنیادی‌ها نجات داده.
شهید زقاقی در وصیت‌نامه‌اش چنین نوشته بود: «...مادرم! زمانی که خبر شهادتم را شنیدی گریه نکن...
زمان تشییع و تدفینم گریه نکن...
زمان خواندن وصیت نامه‌ام گریه نکن...
فقط زمانی‌گریه کن که مردان ما غیرت را فراموش می‌کنند و زنان ما عفت را...
وقتی جامعه ما را بی‌غیرتی و بی‌حجابی گرفت، مادرم‌گریه کن که اسلام در خطر است...»
آری، حجاب و عفت در جامعهٔ ما نشان دهندهٔ الهام‌گیری و الگو پذیری از اسوه‌ای کامل است که شهدای ما نیز از ایشان سرمشق گرفته‌اند.
الگوپذیری از بانوی بی‌نشان حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها)
حجاب نور است،
نوری که درخشش آن در سورهٔ نور هویداست.
نوری که سرچشمهٔ پاکی‌ها و زائل‌کننده انواع بیماری‌های جوامع انسانی است.
حجاب هاله‌ای است تابنده، که زن را احاطه می‌کند و او را از دید تاریک دلان پنهان.
همچنان که نور آفتاب نابود کنندهٔ انواع آلودگی‌هاست،
نور حجاب نیز جامعه را از ناپاکی‌ها حفظ می‌کند.
همان‌طور که انرژی محیط از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرد،
نورِ پرورش دهندهٔ شمشادهای سبز،
پیچک‌هایِ معطر،
یاس‌هایِ سپید،
لاله‌هایِ سرخ و تمامی گل‌های زیبا.
نورِ سرچشمهٔ همهٔ زیبایی‌ها و لطافت‌ها.
انرژی‌های مثبت جامعه هم ناشی از نورِ حجاب است...
و
پیغام شهدا در تمام مراحل زندگی این است که
خواهرم، سرخی خونم را به سیاهی چادرت امانت داده‌ام...
پس چون فرشته‌ای با بال‌های نورانی‌ات حافظ خون شهدا باش...